



دکتر ابوطالب میرعابدینی

گفتگو درباره داستان کوتاه

تحقیقی در قصه‌های منظوم غنایی و بزمی
(قسمت دوم)

ابن طفیل، رساله‌ای به نام **حی بن یقظان** دارد که ضمن بیان داستان **حی بن یقظان**، نام دو تن را در جزیره‌ای می‌برد؛ یکی اِبسال، عالم به علوم باطن و دیگری **سلامان**، عالم به علوم ظاهر.

رمزهایی که در داستان **سلامان و اِبسال** به عالم صغیر مربوط می‌شود و عبارت است از:

سلامان: نفس ناطقه

اِبسال: قوت بدنی - تن شهوت پرست^(۵)

اسکندرنامه‌ها و اخبار اسکندر - افسانه‌های یونانی و مطالبی که سربازان اسکندر در بازگشت خویش به یونان از او پراکنده بودند، موضوع قصه‌های فراوان و شگفت‌انگیزی شد که نویسنده‌ای در حدود قرن سوم میلادی در مصر آن را گرد آورد، به یونانی نگاشت و به یکی از مورخان معاصر اسکندر، موسوم به کالیستنس نسبت داد. این کتاب ظاهرأ به زبان پهلوی ترجمه شد و گویا مطالب آن با بعضی افزایش‌ها به وسیلهٔ سریانیان به ادبیات عرب راه یافت و با روایات منسوب به ذی‌القرنین در آمیخت و از زبان عربی به همه مسلمانان و ایرانیان رسید.

قصهٔ اسکندر که پایهٔ تاریخی مشخصی دارد، وقتی به میان فرهنگ‌های گوناگون و تخیلات ابداعی ملتها افتاد، رنگ‌های داستانی شگفتی گرفت که از آن کتابها نوشتند و قصه‌ها پرداختند. این قصه در **شاهنامه** به کوتاهی نقش بسته است؛ شاید غرور ملی استاد طوس، او را بر آن داشته است که به آسانی از آن بگذرد و آنچه را که شایسته اثر خویش می‌دانسته برگزیند. نظامی با احترامی که به استاد طوس دارد گوید:

سخنگوی پیشینه دانای طوس
که آراست روی سخن چون عروس
در آن نامه کان گوهر سفته راند
بسی گفتنیهای ناگفته ماند...

در کتاب **اعلام قرآن خزانلی** - ص ۲۹۶ - در این باره آمده است که در قرن چهارم هجری مسلمین با فلسفهٔ ارسطو آشنا شدند و حکمت او را که با آیین توحید موافق تر از فلسفهٔ افلاطون بود پذیرفتند. فلاسفه اسلامی به مقام شامخ ارسطو و تقرب وی در نزد اسکندر توجه کردند. این امر علاوه بر آنکه ناشی از ارادت این فلاسفه به ارسطو بود، از اغراض سیاسی نیز خالی نبود؛ زیرا ایشان می‌خواستند که پادشاهان را به فلاسفه متوجه کنند و بدین وسیله مقامات دولتی را در اختیار گیرند و از نفوذ غلامان ترک جلوگیری کنند. ابن سینا به منظور سیاسی خویش توفیق یافت، توجه او به ارسطو و مقام اسکندر مقدونی بالا گرفت، در اطراف وی افسانه‌هایی ساخته و قصه‌هایی که به سریانی نوشته شده بود، به فارسی ترجمه شد. از سویی، چون مبنای نظر ابن سینا بر این بود که فلسفه و دین را به هم نزدیک کند، مناسب چنان دید تا اسکندر را

ذوالقرنین بداند؛ همان ذوالقرنینی که در قرآن مجید از او یاد شده است. فرخی در قصیده‌ای که مدح سلطان محمود است می‌گوید:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن نوآر که نوراً حلاوتی است دگر

که در ضمن از آب حیات و ظلمات سخن گفته است. ابوریحان بیرونی نظر ذوالقرنین اسکندر را نپذیرفته است و ارتباط ظلمات و اسکندر را ناشی از سوء تعبیر تورات می‌داند، چه در تورات آمده است که پادشاهان ماد و پارس در بابل گنجها را از ظلمات بیرون آوردند. گویا بابلیان خزانه‌های خود را در تاریکخانه می‌ساختند. بعدها ظلمات که محل گنجینه‌های بابل بوده، مستهالیه جهان فرض شده و گفته‌اند اسکندر به ظلمات سفر کرده و این سفر در جستجوی آب حیات بوده است.

اسکندر در یونانی، الکساندروس، مرکب از الکسو به معنی حامی و اندروس به معنی انسان و مجموعاً به معنی پناه و حامی انسان است؛ اسکندر، پسر فیلیپ یا فیلقوس، سومین کسی است که در یونان به این نام خوانده شده است.

چنانکه گفتم قصه اسکندر، در **شاهنامه** به کوتاهی بیان شده است؛ تولد اسکندر و جنگ‌های او با دارا، ازدواج او با روشنگ، لشکرکشی به هند و چین و حبشه، و بالا رفتن از کوه و آگاهی یافتن او از مرگ خود. همچنین، رؤیاهای کید هندی و گزارش جوابهای او... و نامه اسکندر به مادر و بردن او به بابل و شیون مادر و زن اسکندر بر مرگ او.

به نظر می‌رسد که **اسکندرنامه** فردوسی، از مأخذ سریانی یا ترجمه پهلوی گرفته شده باشد. **اسکندرنامه‌ای** نیز در حدود قرن ۶ به نثر نوشته شده و اسکندر ذوالقرنین در این کتاب قهرمان قرار گرفته است. مؤلف آن یک نفر ایرانی است زیرا در ضمن روایت قصه‌ها، از مردم ایران ستایش می‌کند و آنها را از اعراب شجاع‌تر می‌داند.

نظامی در باب اسکندر در دو بخش سخن گفته است، نخست در کتاب **شرفنامه** که داستان اسکندر را از ولادت تا فتح ممالک و بازگشت او به روم و دوم در **اقبالنامه** که از حکمت و علم و پیامبری اسکندر سخن رفته و هر جا که توانسته در قصه تصرفاتی به عمل آورده. قصد او پیروی از فردوسی است اما دلیل نظم قصه این است که نظامی خوابی می‌بیند که خضر او را به نظم آن مأمور می‌کند. **نظامی شرفنامه** را به نام اتابک نصره‌الدین ابوبکر محمد جهان پهلوان و **اقبالنامه** را به نام عزالدین ابوالفتح مسعود سروده است؛ نخستین را **اسکندرنامه** ببری و دومین را **اسکندرنامه** بحرری نامیده‌اند.

نظامی در سرودن مثنوی **اسکندرنامه**، از مأخذ مختلفی که مطالبی تاریخی یا داستانی دربارهٔ اسکندر داشته‌اند استفاده کرده و حتی اشتباهات آنان را نیز در طی منظومه خویش جای داده است.

اسکندرنامه نظامی، با آنکه اثری تقلیدی است از بدایع شعر فارسی است که چون دیگر آثار نظامی در ادبیات ما نفوذ فراوان داشته است. امیر خسرو دهلوی از شاعران و استادان زبان فارسی در هند، مثنوی **آیین سکندری** را به نام **علاء الدین محمد شاه** - در سال ۶۹۹ - یعنی نزدیک صدسال پس از اسکندرنامه نظامی به نظم درآورد. بعد از امیر خسرو، **عبدالرحمن جامی**، **خرندنامه اسکندری** را که از جمله مثنویهای **هفت اورنگ** اوست به تقلید نظامی سرود.

بدرالدین عبدالسلام کشمیری از شعرای قرن دهم هند نیز قصه ذوالقرنین را نوشت و به عبدالله بهادرخان پادشاه ازبک تقدیم کرد.^(۶)

۴. داستانهای ایرانی

ویس و رامین - قصه عاشقانه و کهنی است که در حدود ۴۴۶ - ۴۵۵ **فخرالدین اسعد گرگانی** آن را به نظم آورد. زمانی که وی تصمیم به نظم کتاب گرفت، قصه به زبان پهلوی بود. پس **فخرالدین اسعد** می باید زبان پهلوی می دانسته که به برگرداندن آن اقدام کرده؛ به عقیده مینو رسکی، این قصه به زبان پهلوی بوده و برخی از سخنرانان آن را به فارسی برگردانده و یا زردشتیانی که پهلوی می دانستند آن را ترجمه کرده اند.

صادق هدایت می نویسد که **فخرالدین اسعد گرگانی** اساس قصه را از ترجمه ای مخلوط با خط پهلوی که به پازند ترجمه شده بود، گرفته؛ نسخه او پهلوی پارسی بود و او را نگران کرده بود.^(۷) استاد مینوی بر آن بود که این قصه به دوره اشکانی منسوب است؛ شهرت فراوانی داشته و **ابونواس** در کتابش از آن نام برده است. این قصه قدیمی به فاجعه تریستان و ایزوب شباهت دارد. **ویس** یا **ویسه**، زن مؤبد شاه و **رامین** یا **رام برادر** و در عین حال رقیب او است. در این قصه، آتش شهوت شعله می کشد و از حد و مرز شرافت و مقررات تجاوز می کند.

فخرالدین اسعد که این قصه را در قرن پنجم به خواهرش **خواجہ عمیدابوالفتح مظفر نیشابوری**، حاکم اصفهان به نظم آورد در سال ۴۴۶ آن را تمام کرد. در این قصه از نظر وصف و تمثیل و لطایف احوال روحی و احساسات شدید در ردیف قصه عاشقانه **یوسف و زلیخا** است و شوق و حال قصه شیرین و خسرو در آن دیده می شود؛ شاعر، خود نیز بدین نکته اشاره دارد.

به عقیده آته، با نظم قصه **ویس و رامین** تفاوت بین حماسه تاریخی و داستان رمانتیک از نظر اسلوب ظاهری شروع شد؛ نخستین در بحر متقارب و دومی داستان رمانتیک در بحر هزج (مقابعین) نمونه هایی هستند که تاکنون باقیمانده اند.

فخرالدین اسعد گرگانی از لحاظ توجه به حقایق روحی و تعمق در پدیده های روانی چون فردوسی مقامی شایسته دارد. هر چند نمی توان گفت **فخرالدین اسعد** نخستین کسی است که مثنوی بحر هزج را سروده، چون پیش از او **مسعودی** **مروزی شاهنامه** خود را به همین وزن سرود؛ ولی می توان گفت که وی استاد و پیش کسوت قصه سرایی منظوم بوده است. چرا که بعد از فردوسی، حماسه ها در بحر متقارب سروده می شد، ولی بعد از **فخرالدین اسعد** غالباً در بحر هزج بوده است.

وقایع در قصه **ویس و رامین** نظم منطقی دارند و هر حادثه حادثه ای را به دنبال می آورد. قهرمانان خیالی و پنداری نیستند. به عقیده دکتر **محبوب**، در مقدمه **ویس و رامین** ص ۹۲، نظامی، **خسرو و شیرین** را از او تقلید کرده است.

قهرمانان قصه **ویس و رامین** از فرمانروایان و برگزیدگان اند و جلوه های زندگی این دسته در دوره های پیش از نظر جامعه شناسی از اهمیتی خاص برخوردار است. زنی که در منظومه پیش از هر کس نامش با احترام و همدردی یاد می شود، **شهره**، مادر **ویس** است. زنی از نژاد جمشید که چندین شوی را دیده و نذر کرده است که دختر ناآمده

خویش را به مؤبدی فروت بدهد، ولی بعد دختر را به برادرش می دهد و تشریفات مذهبی را زیر پا می گذارد. **شهره** با پول مؤبد فریفته می شود و علیه دختر و برادرش در دژ را می گشاید و مؤبد نیز به زور ویس را می رباید و به شبستان خویش می برد.

نکته دیگر آنکه دایه به صراحت به ویس می گوید که تمام زنان مهتران و نامداران، علاوه بر شوی با دیگری نیز سر و سری دارند؛ شوی و یار در برابر هم اند و اگر چنین نباشد تشریفات اشرافی ناتمام است و نازیبا!

مثنوی عاشقانه **ویس و رامین** در سراینندگان بعد تأثیر فراوان گذاشت. زنی که **فخرالدین اسعد** برای سرودن این قصه برگزید مورد توجه سراینندگان بزرگی چون نظامی قرار گرفت و دلایل فراوانی وجود دارد که تأثیر این قصه را می توان در **خسرو و شیرین** نظامی دید و نوشته محققانه دکتر **محبوب** در مقدمه مثنوی **ویس و رامین** ص ۹۵ نیز آن را روشن تر ساخته است.

در اشعار شعرائی چون **باباطاهر**، **عطار**، **سعدی**، **حافظ** و **خواجو** نیز اشاره های فراوان بدین قصه شده است. ذکر قصه **گل و هرمز** از **شیخ عطار** ضروری است. تلخیص آن از روی نسخه ای از مثنویهای **عطار** که در ایرلند است صورت گرفته و قصه به پیروی از داستان **ویس و رامین** و **خسرو و شیرین** نوشته شده و وقایع آغازین آن شبیه حوادث داستانی آنها با شیوه و اسلوب **ویس و رامین** است ولی به زودی از آن شیوه به در آمده و به وقایعی چون **آمدهای الف لیله و اللیله** یا قصه های افرواهی نزدیک شده است.^(۸)

شاعران گاهی هم ده نامه یا سی نامه عاشقانه ای به اسلوب **فخرالدین اسعد گرگانی** ساخته اند؛ **فخرالدین اسعد**، از قول **ویس**، ده نامه انشا کرده است، مانند **ده نامه اوحدی**، **ده نامه ابن عماد**، **ده نامه عارفی**، **ده نامه عماد فقیه**، **سی نامه امیرحسینی**، **سی نامه کاتبی** و **فراق نامه سلمان ساوجی**.

این بود مختصری درباره یکی از افسانه های شیرین عاشقانه فارسی که قرن ها سینه به سینه گشته بود تا روزگاری که به زبان فارسی و پهلوی درآمیخت، به سال ۴۲۹ که **طغرل اول** به شاهی رسید، در سال ۴۴۳ اصفهان را گرفت و **ابوالفتح مظفر نیشابوری** حاکم اصفهان شد، آنگاه **فخرالدین اسعد** را در اصفهان نگاه داشت و او با پیشینه دولتی با حاکم این مثنوی را شکوفاند.

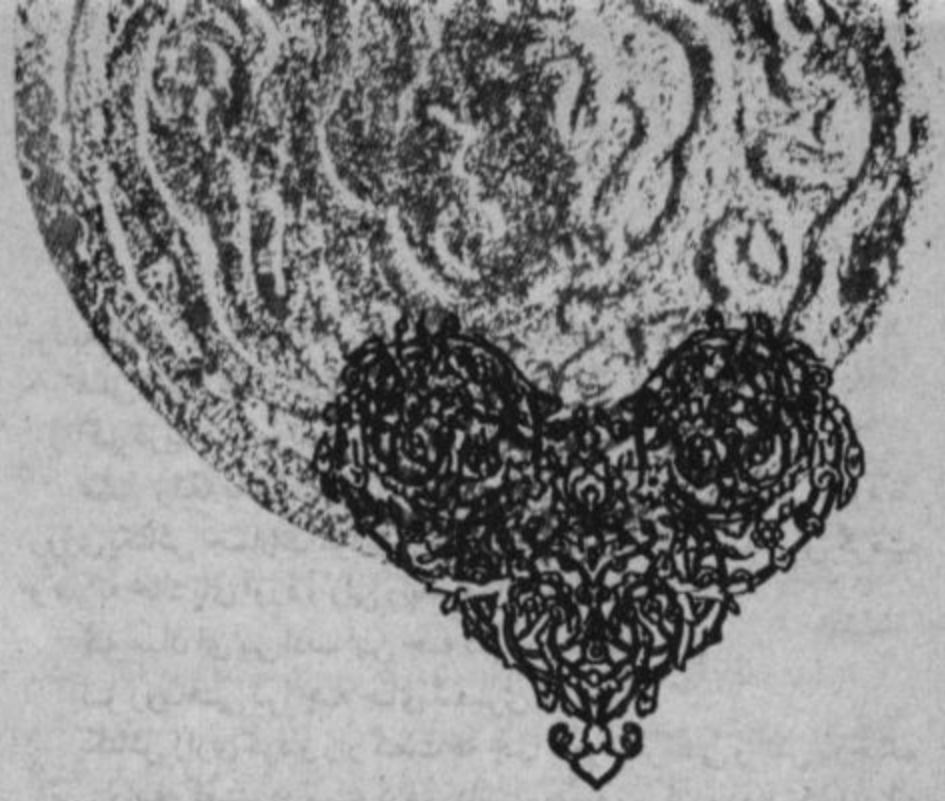
خسرو و شیرین - این قصه شرح عشقبازیهای **خسرو پرویز**، شاه ساسانی و شیرین، کنیزک ارمنی است. این کنیزک بعدها مهین بانوی دربار ساسانی شد. طبق روایات، **فرهاد** نیز بدو عشق می ورزید. این قصه که از زمان هرمز آغاز شده بود، در اواخر دوره ساسانی رواج گرفت و در آثار بعد از اسلام، چون **المحاسن والافساد** **جاحظ** و **غرر الملوک** **فرس تعالی** و **شاهنامه** فردوسی بدان اشاره شده است.

قصه **خسرو و شیرین** را نظامی در سال ۵۷۶ به نام **اتابک شمس الدین محمد جهان پهلوان ایلدگز** (۵۶۸ - ۵۸۱) به بحر هزج و در ۶۵۰ بیت به نظم آورد و در سال ۵۷۶ در آن تجدیدنظر کرد و نام **طغرل بن ارسلان سلجوقی** و **قزل ارسلان ایلدگز** را بدان افزود.

شیرین، شاهزاده ارمنی در داستان نظامی از راه عفاف قدم بیرون نمی گذارد و پس از آنکه **خسرو** به دست پسرش **شیرویه** کشته می شود، خود را می آراید و در کنار تابوت شوی خودکشی می کند. این قصه را فردوسی در **شاهنامه** آورده است و در مقایسه با قصه **خسرو و شیرین** نظامی، اصالت و اختصار داستان فردوسی به خوبی دیده می شود.

روش ایجاز فردوسی در کلام، متانت خاصی به این قصه می دهد، در صورتی که نظامی با شیوه خاص خود در وصف با ابداع صور خیال فراوان و گسترش جزئیات داستان، فرصت برای تخیل پردازی می یابد و حوادث داستان را به رنگ دیگر درمی آورد. این قصه با توجه به قدرت و هنر نظامی مورد توجه گویندگان دیگری نیز قرار گرفت:

خواجوی کرمانی، **گل و نوروز** را سرود و در سال ۷۴۶ به



خسرو و شیرین نظامی، به شکلی هنرمندانه حال دیگری گرفت. نظامی، فرهاد را به میدان عشق کشانده و تازانده است، ولی آگاهی دقیقی از شخصیت او به دست نداده است. شاهزاده ارمنی - به قول نظامی - عشقی سوزان به فرهاد داشت.

از مهمترین کسانی که به تقلید از نظامی، خمسه ای سروده اند و به جای خسرو و شیرین، فرهاد و شیرین ساخته اند، امیرعلیشیرنوی است که در سال ۸۹۸، نظیره گویی با نظامی را به زبان ترکی آغاز کرد. امیرعلیشیر از موضوع فرهاد در قصه نظامی بهره گرفته و حال و هوای دیگری به آن داده است. او دوره تاریخی ساسانی را حذف کرده و فقط فرهاد را به صورت قهرمان این قصه پرورانده است؛ شخصیت ممتازی که با فرهاد نظامی، امیر خسرو، عارف و اشرف مراغه ای فرق دارد.^(۱۱)

وحشی بافقی (۹۹۰ م) نیز فرهاد و شیرین به صورت ناتمام سروده که وصال شیرازی آن را در سال ۱۲۶۵ به اتمام رسانده است. همچنین از عرفی شیرازی نیز مثنوی فرهاد و شیرینی موجود است (۹۹۹ م)

میرعقیل کوثر، از مقربین دربار شاه عباس نیز در سال ۱۰۱۵، فرهاد و شیرین خود را به شاه عباس تقدیم کرد.

بهرام نامه یا هفت پیکر - قصه بهرام گور، منسوب به بهرام پنجم ساسانی (۴۲۱-۴۳۸) است که، پدرش او را به منذر بن نعمان سپرد تا سواری و تیراندازی بدو آموزد و تربیتی شاهانه و سپاهی بیابد.

نظامی، هفت گنبد یا بهرام نامه را که چهارمین مثنوی از خمسه است، در ۵۱۳ بیت و به نام علاءالدین کرب ارسلان از اولاد آق سنقر، حاکم مراغه به نظم درآورد. این مثنوی که در سال ۵۹۳ به پایان رسید، از سرگذشت بهرام پنجم ساسانی معروف به بهرام گور سخن می گوید و بنیاد آن بر شماره هفت است. نظامی، زندگی بهرام را از کودکی تا رفتن به حیره و پرورش یافتن او در نزد منذر بن نعمان و بازگشت به ایران و سلطنت وی شرح می دهد. آنگاه از ازدواج او با هفت دختر هفت پادشاه هفت اقلیم و جای دادن آنها در هفت گنبد به هفت رنگ و رفتن بهرام در هر یک از روزهای هفته به یک گنبد و مهمان یک دختر شدن سخن می راند؛ در این قصه، هر یک از دختران داستانی می سراید و نظامی جمعاً هفت داستان از قول آنان روایت می کند که از شاهکارهای شعر فارسی است. سپس شاعر از پریشانی اوضاع ملک به سبب غفلت بهرام گور از ملکه داری و حمله شاه چین به ایران و ظلم راست روشن وزیر و هوشیار شدن بهرام گفتگو می کند و در پایان رفتن بهرام به دیال گور خنر و ناپدید شدن او را می آورد.

قصه چهارم که عشق بهرام و شاهزاده رومی است در جوامع الحکایات به نشر آمده. در شاهنامه فردوسی، قصه های گوناگونی از بهرام آمده و از همه مشهورتر که نشانه عدالت پروری، مردم دوستی و جوانمردی اوست به نام بهرام گور و لنیک آبکش است. در این قصه، از مردی آبکش و یهودی خسیسی سخن به میان می آید و بهرام نیز با آزمایش شاهانه، حوادث تازه و جالبی را شکل می دهد.^(۱۲)

نظامی، با توجه به اینکه قصه زندگی بهرام، رشادتها و جوانمردیها و عشقبازیهای پیوسته موضوع قصه های دل انگیزی بوده است، به وصف و شرح زندگی بهرام گور پرداخته و خود را یک تاز میدان داستان پردازی می داند و الحق چه ادعای بجایی که شاعر توانسته با استادی خاص خویش در بزهای شاهانه بهرام هنرنمایی کند؛ چون شیرین در چشمه.

همچنین، این منظومه ها نیز به تقلید از هفت پیکر نظامی سروده شده است:

امیر خسرو دهلوی، هشت بهشت خویش را در سال ۷۰۱ سرود.

هاتفی خرجردی هفت منظر را سرود.

مولانا حافظ محمدفاضل سورتی در ۱۰۶۶ حکایتی از عشق بهرام ساخته؛ نسخه ای از این منظومه در کتابخانه بودلین به نام نتیجه الطبع نگهداری می شود.

تاج الدین احمد تقدیم کرد. گوهرنامه نیز در تصوف و اخلاق، برون خسرو و شیرین نظامی و به نام امیر مبارزالدین است.

هاتفی خرجردی، خسرو و شیرینی سروده که در آن، فرهاد، رقیب خسرو، در راه معشوق کارهای سخت انجام می دهد و در بیستون می ماند و چون به دروغ خبر مرگ شیرین را می شنود خود را می کشد.

نخستین مقلد نظامی، امیر خسرو دهلوی است (۶۵۱-۷۰۵ ه) که به تقلید نظامی خسرو و شیرین را سرود. کار بدیع امیر خسرو در داستانسرایی آن است که تنها به قصه های گذشته بسنده نکرده، بلکه ماجراهای عاشقانه عهد خویش را نیز موضوع داستان قرار داده و منظومه خضرخان و قولرانی را سرود که در شرح عشق خضرخان، پسر علاءالدین خلجی به دختر رای گجرات به نام دولرانی است.

عرفی شیرازی (وفات ۹۹۹) نیز مثنوی فرهاد و شیرین دارد.

قاسمی گنابادی در سال ۹۵۰، شیرین و خسرو را به نظم آورد. میرمحسن رازی که در زمان اکبر شاه به هند رفت و در بنارس وفات یافت (۱۰۲۰) مثنوی شیرین و خسرو او معروف بود.

جمشید و خورشید سلمان ساوجی نیز مثنوی دیگری است که به پیروی از خسرو و شیرین سروده شده و قدیمیترین نسخه آن در کتابخانه رایت بیگ اسلامبول است.

نواب آصف خان جعفر (میرزا قوام الدین محمد) که در زمان اکبر شاه به هند رفت؛ منظومه او نیز بخشی به نام خسرو و شیرین و بخشی به نام فرهاد و شیرین دارد که قبل از سال ۹۹۵ تمام شد.

میرزا ملک مشرقی اصفهانی، معاصر شاه صفی (۱۰۳۸)، منظومه ناقصی دارد که به شاه صفی تقدیم کرده و عبدالله بن حبیب الله شهاب در سال ۱۱۹۴ آن را تمام کرده است.

در بیشتر آثاری که از نظامی تقلید شده است، ظاهراً جریان اصلی قصه با حوادث و قهرمانان دیگر ادامه یافته و شاید داستانی دیگر یا پیامی دیگر بوجود آمده است.

قصه جمشید و خورشید را سلمان ساوجی در سال ۷۶۳ به نظم درآورد؛ این قصه به پیروی از خسرو و شیرین سروده شده و حکایت عشق جمشید، پسر خاقان چین به شاهزاده خورشید، دختر قیصر روم است. این قصه را سلمان ساوجی در دربار حکمران ایلکانی، امیر شیخ حسن بزرگ و شیخ اویس سروده است.

مهر و نگار از نظیره های دیگر خسرو و شیرین است و جمالی نامی در سال ۸۰۵ آن را به نظم آورده است.

خسرو و شیرین گردی را نیز خانای قبادی در اورامان کردستان و به پیروی از خسرو و شیرین نظامی (در ۱۱۵۳) سروده است.^(۱۳)

فرهاد و شیرین - فرهاد، سنگتراشی معاصر خسرو پرویز بود که داستان عشق او به شیرین، معشوق خسرو معروف شد؛ گویند خسرو پرویز ساختن تصاویر بدیع و نقوش زیبا را در کوه سمیره در فرمیسین (کرمانشاه) به فرهاد حکیم تکلیف کرد (فرهنگ معین).

پیش از نظامی، شعرا و نویسندگان دیگری نیز درباره فرهاد اشارتهایی دارند، اما صورت کامل این روایت و نقش فرهاد در قصه

جامی، مثنوی هفت اورنگ را در سال ۸۲۰ و اشرف در هرات، معاصر شاهرخ مثنوی دیگری سروده است. منظومه آسمان هشتم یا فلک الروح از روح الامین، به نام سلطان محمد قطب شاه سروده شد.

مثنوی هفت دلبر از خاکی که به اکبر شاه تقدیم شد. هفت اختر عیسی نیز در سال ۱۰۷۰ منظوم شد و همچنین دو منظومه دیگر نظیر هفت پیکر از هدایت الله معصوم صفوی و شریفی کاشف سروده شده است.

رابعه و بکتاش - رابعه بنت کعب قزداری، از زنان شاعر و معاصر رودکی است. او دختر امیر عرب بود و در حدود بلخ امارت و مکانتی داشت و پسر کعب به نام حارث جانشین او شد. رابعه عاشق بکتاش، غلام برادر خود شد و حارث به بدگمانی رابعه را بکشت وی در شعر پارسی و تازی، هر دو مهارت داشت و سخن او به لطافت و اشتمال بر معانی دل انگیز زبانزد بود. عطار با بهره گیری از عشق رابعه، فضایی عرفانی برای عشق، در الهی نامه فراهم کرده است. او از بیان بوسعید مهنه به شرح حال این زن شاعر عاشق پرداخته و از معاصر او رودکی سخن گفته است. در کتاب اسرار التوحید آمده است که چون شیخ از دفن طفل خردسال خویش فارغ شد، با چشمی گریان بیستی از غزلی خواند که تذکره ها به نام رابعه بنت کعب آورده اند.

تو سنی کردم ندانستم همی
کز کشیدن سخت تر گردد کمند
زشت باید دید و انگارید خوب
زهر یابد خورد و پندارید قند^(۱۲)

رابعه را بعضی، از قدیمترین شاعران صوفی مشرب ایران می دانند. با وجود اینکه اشعار وی عواطف تند عاشقانه را در بردارد و با توجه به چگونگی تصوف در قرن سوم و چهارم، شاید این رابعه با زن دیگری اشتباه شده باشد.

عوفی درباره وی گوید: پیوسته عشق باختی و شاهد بازی کردی. ولی جامی او را از شاعران صوفی به شمار آورده است.

عطار در الهی نامه، قصه دل انگیز رابعه و بکتاش را به شیوه خاص خویش به نظم آورده و برای بیان مقاصد خویش از آن بهره گرفته است. جامی نیز در نصحات الانس قصه رابعه را نقل کرده است. فقیر در گلستان ارم که مثنوی عاشقانه ای است درباره رابعه که از مایه های شعری جلوه هایی قابل توجه دارد.

رضا قلیخان هدایت او را از ملوک زادگان دانسته. او با همان اطلاعاتی که از الهی نامه دارد، قصه او را پروراند و او را زنی زیبا و بخرد می داند که میلی به بکتاش، غلام برادرش داشته است. علت انتساب رابعه به تصوف، شاید این باشد که صوفیه در هر دوره، برای افزایش شوق و حال خویش در مجالس سماع اشعار عاشقانه می خواندند و شعر رابعه نیز از این توجه رنگ عرفانی گرفته است.

امیر بلخ کعب نام دادگر و دین پرور دختری داشت زین العرب نام، زیبا و دوست داشتنی، معدن حسن و زیبایی، طبعی لطیف و روان داشت، خوش زبان و شیرین گفتار بود، شعر به غایت نیکو می گفت. پدر در حال مرگ او، رابعه برادرش حارث سپرد و سفارشهای پدران کرد تا دردانه او را خوب پرورند و پرستاری کنند.

روزگار چنین پیش آورد که بکتاش غلام برادر او و خزانه دار ملک، بالا بلند و زیبا اندام، در مجلس جشنی که حارث در کاخ به پا کرده بود، حضور داشت. دختر بر بام آمده بود تا شکوه جشن را تماشا کند. بکتاش را دید که ساقی بود و نغمه می خواند و بزم می آراست:

دلش عاشق شد و جان متهم گشت
ز سر تا پا وجود او عدم گشت

بر بام آمد و از بام صبر او افتاد و عاشق بکتاش شد و از عشق بیمار گردید. دایه دختر حیلتی ساخت و از راز او آگاه شد. رابعه از او خواست تا رازش را فاش نکند و نامه ای را همراه با تصویرش که کشیده

بود به بکتاش رساند. نامه به بکتاش رسید و فتنه ها برخاست که:

همی میرم کنون ای زندگانی
اگر در یابیم ورنه تو دانی

عشق رابعه به غزل رنگ می گرفت و از بکتاش رنگ می سرد تا روزی بکتاش جسارت کرد و رابعه را در دهلیزی یافت. دامش گرفت و سر به خاک پای آورد، ولی رابعه او را از خود راند:

که همان ای بی ادب این چه دلیریست
تو رویاهی ترا چه جای شیرینی است

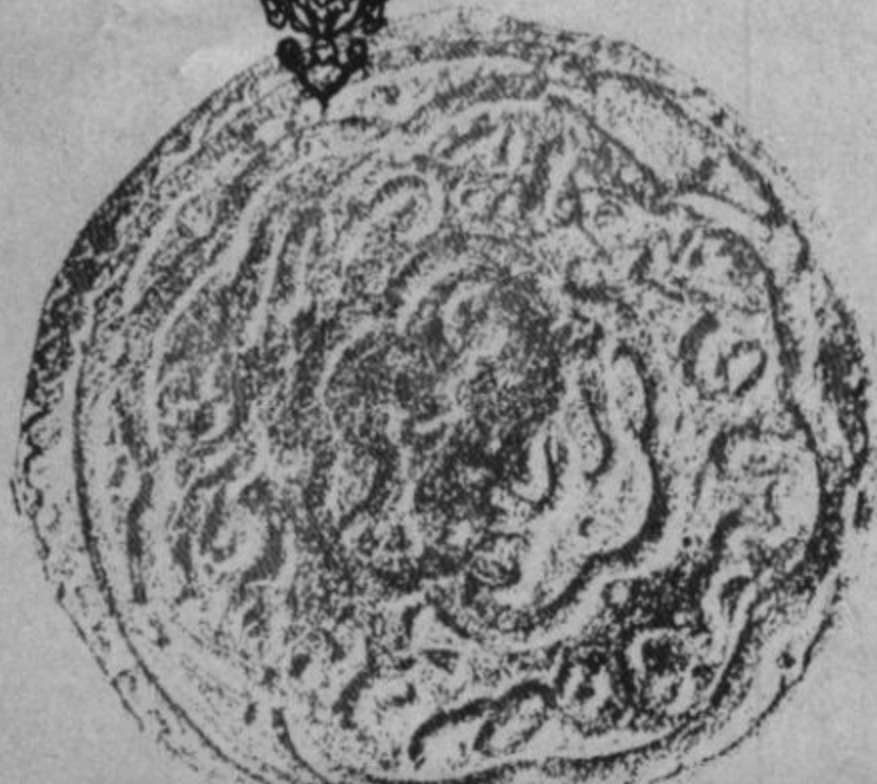
بکتاش زاری کرد و راز گفت که چرا شعرم فرستی و آتش به جانم زنی. رابعه گفت در سینه دردی داشتم به نام تو گشودم و تو را بهانه ساختم که به قول بوسعید مهنه: رابعه عشق حقیقی داشته و غلام را نشانه تیر بلا ساخته.

معروف است که رابعه عاشق در چمن زاری می رفت و از جور غلام می نالید. حارث سخن او شنید و بر او خروشید. رابعه کلام را برگرداند و به جای ترک یغما، سرخ سقا گذاشت تا برادرش آمده خاطر شود. اوضاع دگرگون شد و دشمنی بر حارث هجوم آورد. حارث پیروز شد و بکتاش در تنگنا افتاد و نزدیک بود در بند دشمن افتد که رابعه در لباس سربازان به میدان آمد و او را نجات داد. او باز نامه ای به دایه سپرد و به بکتاش رساند و ماجرای رودکی و شعر رابعه در بخارا به دربار حارث و خشم حارث از رابعه و خیانت دوست بکتاش که نامه های رابعه را به حارث برد سبب شد که بکتاش را در چاهی آویختند و رابعه را در حمامی سوزان رگ زدند و او با خون خویش شعرش را بر دیوار حمام نگاشت. بکتاش به حیلتی از چاه برآمد و حارث را کشت و بر گور رابعه خودکشی کرد:

نبودش صبر بی یار یگانه
بدو پیوست و کوته شد فسانه

محمود و ایاز - قصه محمود و ایاز از داستانهای است که از دوره غزنوی به بعد در ادبیات و عرفان ایرانی راه یافته است. ابوالنجم ایاز بن ایماق از غلامان دربار محمود بود که در سال ۴۲۱ از پسر محمود، امیر محمد اعراض کرد و در نیشابور به مسعود پیوست و در زمان این امیر حاکم قصر ارومکران شد و در ۴۴۹ درگذشت. نوشته اند که فرخی سیستانی با ایاز یا یکی از غلامان خاص با ده نوشی کرد، سلطان از این واقعه آگاه شد و بر فرخی خشم گرفت و او را از درگاه براند. در تاریخ

شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



بیهقی - ص ۲۵۷ - در باب ایاز آمده است: «امنا و ارکان محمودی از قبیل امیرعلی قریب حاجب بزرگ و عضدالدوله امیر ابویعقوب بن ناصرالدین سبکتگین برادر سلطان که سپهسالار بود و امیر حسن مشهور به حسنک وزیر... و ابوالنجم ایاز... این جمله با سایر فحول و سترگان بصواب دید یکدیگر، دریافت وقت را امیر ابواحمد محمد را از گورکانان که بدار الملک نزدیک بود آورده بجای پدر بزرگوارش نشانند.»

از استبداد رأی محمود نیز آورده اند که روزی محمود بر ایاز خشم گرفت و به حسن میمندی گفت از این پس مرا با ایاز کاری نیست، جانم از او می جوشد. چه کنم؟ بند بروی نهم یا خونش بریزم یا آزادش کنم؟ میمندی در پاسخ گفت سخت ترین کیفر آن است که وی را بفروشی. شاه از این پاسخ خوشش آمد و گفت این گمراه را بفروشید! چون او را به بازار بردند، خریدار از همه سوی روان شد و عاقبت مردی او را به سی هزار دینار خرید. چون چند روز گذشت، محمود پشیمان شد و به میمندی گفت ایاز را بیاور!

دل بستگی محمود به ایاز بیشتر برای فداکاریهای فوق العاده ایاز بود تا به سبب زیبایی اش. فرخی در قصاید خویش از حسن خدمت جنگجویی تیرانداز یاد می کند که در نزد محمود و مسعود بازار گرمی داشته. مسعود یک بار چهل خروار زربدو بخشید، چون در میان سربازانی که عصیان کرده بودند، وفادار مانده بود.

صوفیه، حکایاتی که از محمود و ایاز می آورند را نشانه عشقی عرفانی می دانند.

عطار نیز مثنوی بی به نام محمود و ایاز داشته که آقای احمد سهیلی خوانساری در مقدمه **خسرونامه عطار** - ص پنجاه و شش - به آن اشاره کرده است.

فخرالدین صافی، مثنوی **محمود و ایاز** را به سبک و وزن **لیلی و مجنون** نظامی سروده. وی فرزند حسین واعظ کاشفی است که در ۹۳۹ در گذشته است.

انیسی - متوفی به سال ۱۰۱۴ - مثنوی **محمود و ایاز** را در بحر **خسرو و شیرین** نظامی سرود؛ از این مثنوی، نسخه ای در بودلین وجود دارد.

زلالی، مثنوی **محمود و ایاز** را در مدت ۲۳ سال سرود؛ (یعنی از سال ۱۰۰۱ تا سال ۱۰۲۴).

صائب تبریزی (میرزا محمدعلی) - متوفی ۱۰۸۸ - که به هند رفت، در خدمت شاه جهان بود و در عهد شاه عباس دوم به ایران آمد نیز مثنوی **محمود و ایاز** دارد.

همچنین میرابوطالب مازندرانی نیز در زمان شاه سلطان حسین صفوی مثنوی **محمود و ایاز** را سرود (۱۱۳۵ - ۱۱۰۵).^(۱۳)

مناظره - مناظره، بخش جالبی از منظومه های داستانی است که به تدریج از میان قالب قصیده و غزل بیرون آمده و راه مستقلی در پیش گرفته است؛ گاه در صنعت پرشش و پاسخ یا گفت و شنید نیز از مناظره سخن گفته اند.

حکیم ابونصر احمد بن منصور اسدی طوسی، شاید نخستین کسی باشد که تحت تأثیر ادبیات تفننی عربی و اشعار فرزدق و جریر مناظره هایی ترتیب داده؛ وی مدیحه سرای ملکشاه سلجوقی بود که مناظراتی بین شب و روز و قلم و شمشیر دارد.

حسن و دل یا دستور و عشاق، در پنج هزار بیت، از مولانا یحیی سبیک نیشابوری که سرگذشت شاهزاده ای است به نام دل و دیگری به نام حسن نیز مضامین زیبا و دل انگیزی دارد.

نل و دمن اصل هندی است که به وسیله ابوالفضل فیضی دکنی از سانسکریت ترجمه و به خواهش اکبرشاه - در سال ۱۰۰۳ - در چهار هزار بیت سروده شد و در تهران نیز به چاپ رسید.

مثنوی **گوی و چوگان** طالب جاجرمی (در سال ۸۵۴) سروده شد. حالنامه (منسوب به عارفی از شعرای تیموری که به نام محمد بن

بایسنقر تحریر یافته.

مثنوی **ماه و خورشید و شمشیر و قلم**، از خواجه مسعود قمی معاصر امیر علیشیر نوایی.

مثنوی **گلشن لطافت**، منسوب به شاعری به نام انشاء که در آن، خرد و توانگری به مناظره برخاسته اند.

شاه و گدا، از هلالی جغتایی نیز در سال ۹۳۹ سروده شد که مناظره ای است میان تیر و کمان.

در بحر موج شعر و ادب فارسی، هنوز قصه های ناشناخته ای هستند که غواصانی عاشق می خواهد تا دل به دریا بزنند، این مرواریدهای یتیم را در آورند و برگردن عروس هنر جهان بیاورند؛ قصه هایی چون افسانه گلریز از ضیاء نخشی و چهل طوطی - سمک عیار و هزاران قصه دیگر که آینه تمام نمای زندگی مردمی هستند که سالها بر صحیفه روزگار نوشته اند. نوشته اند و مانده اند. □

اهم مآخذ

اعلام قرآن دکتر محمد خزاعلی امیر کبیر ۱۳۴۱

الهی نامه عطار تصحیح فؤاد روحانی رواز

تاریخ ادبیات اته ترجمه دکتر رضازاده شفق

تاریخ ادبیات ایران دکتر صفا

خمسه نظامی تصحیح وحید دستگردی

داستانها و قصه ها از مجتبی مینوی

داستانهای ایران باستان از پیرنیا

داستانهای دل انگیز ادب فارسی دکتر زهرا خانلری

دیوان فرخی تصحیح دکتر دبیر سیاهی

شیرین و خسرو امیر خسرو دهلوی چاپ مسکو

شاهنامه فردوسی چاپ مسکو و بروخیم

شعری دروغ شعری نقاب دکتر زرین کوب

شعر و ادب فارسی زین العابدین مؤتمن

گنج سخن ج اول دکتر ذبیح الله صفا

فرخی سیستانی دکتر غلامحسین یوسفی

مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی از بدیع الزمان فروزانفر انتشارات دانشگاه

نگاهی به متلامان و ابسال جامی - دکتر جمی حبیبی

وامق و عفرات تحقیق دکتر محمد شفیع امین پاکستان

ورقه و گلشاه تصحیح دکتر صفا

مجله سخن ارسال ۲۱ به بعد

مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ۳۳ تا ۳۷

مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز ۱۱ تا ۲۰

مجله مهر سال ۷ و ۸

ش. سلامان و ابسال - مجله دانشکده ادبیات / ۶ تیر ۳۴ - ایرج افشار

فرهنگ معین: رمز و داستانهای رمزی پورتامداریان، انتشارات علمی

سلامان و ابسال جامی، مقدمه رشید یاسمی

۶ - حماسه سرایی در ایران، دکتر صفا، ص ۳۵۴

۷ - مجله سخن، دوره ۸، ص ۶۴۳

۸ - داستانها و قصه ها از مجتبی مینوی، ص ۱۹۰ و مجله سخن، سال ششم، شماره ۱

۹ - مجله سخن، سال ۳۶، دوره ۸، مجتبی مینوی

۱۰ - مجله دانشکده ادبیات، سال ۴۶ / شماره ۲، دکتر غلامحسین بیگدلی

۱۱ - مجله سخن، شماره ۳۵، سال ۷

۱۲ - شعر و ادب فارسی، مؤتمن ص ۹۸

۱۳ - فرخی سیستانی، مصحح دکتر یوسفی، ص ۲۷۶، مجله بقما، سال ۲، ص ۲۶۹